

پرنده آبی

خسارت‌های رعب‌آور

● محدودیت دسترسی به اینترنت سبب شده است دسترسی به شبکه‌های اجتماعی از دست برود. در حالی که اعلام شده وضعیت اینترنت تا فراهم‌شدن شرایط مناسب و برطرف‌شدن وضعیت امنیتی ادامه خواهد داشت، مروری بر اخباری که در ۲۴ ساعت گذشته منتشر شده است، حکایت از خسارت‌های جدی دارد و در عین حال، نشان می‌دهد مردم در باری‌رسانی به یکدیگر همراه و همگام هستند. خبر «خسارت ۴۰ تا ۵۰ میلیاردتومانی به شبکه اورژانس کشور» از جمله ناامیدکننده‌ترین خبرهای این روزها بود. رئیس مرکز روابط‌عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت بهداشت گفته است: «حداقل ۱۲۴ دستگاه آمبولانس و خودروی پشتیبانی و عملیاتی آسیب کلی و جدی دیده‌اند؛ به نحوی که تعداد زیادی از آنها به‌کلی از چرخه عملیات خارج شده‌اند. متأسفانه ده‌ها دستگاه و تجهیزات پزشکی پرتابل آسیب دیدند و بیش از ۴۰ پایگاه اورژانس ۱۱۵ نیز غارت و تخریب شده است». در عین حال، خبری اندک امیدوارکننده منتشر شده و آن سخنان مدیر عامل سازمان رفاه، خدمات و مشارکت‌های اجتماعی شهرداری تهران است که گفت: «در روزهای اخیر تماس‌های مردمی با سامانه ۱۳۷ برای کمک به افراد آسیب‌دیده و اسکان آنان در گرمخانه‌ها ۲۳ درصد افزایش پیدا کرده است» و «هیچ یک از این افراد به دلیل سرما آسیب ندیده و دچار مشکل نشده‌اند».

پیشنهاد

بدیل سرمایه‌داری

درس گفتارهای پاییز ۱۳۹۸ مؤسسه مطالعات سیاسی- اقتصادی «پرسش» ادامه دارد. قرار است دو درس‌گفتار در هفته اول آذرماه آغاز شوند. مسعود علیا از روز شنبه، دوم آذر، ساعت ۱۷ دوره جدید کورس پدیدارشناسی هنر با عنوان «پدیدارشناسی هنر: تجربه زیبایی‌شناختی به روایت مایکل دوفر» را آغاز می‌کند. همچنین کمال اطهاری از روز یکشنبه، سوم آذر، ساعت ۱۷ درس‌گفتار «چگونه می‌توان بدیل سرمایه‌داری را ساخت؟» را آغاز می‌کند. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر و شرکت در این درس‌گفتارها می‌توانند با تلفن روابط عمومی مؤسسه پرسش ۰۸۸۸۲۲۰۱۰-۰۸۸۸۳۷۶۴۷ تماس بگیرند یا به وب‌سایت qpersesh.com مراجعه کنند. مؤسسه پرسش در خیابان قائم‌مقام فراهانی، پایین‌تر از خیابان استاد مطهری، کوچه ششم، پلاک سه واقع شده است.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۳۰ آبان ۱۳۹۸ • ۲۳ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ • ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۲۵۷۷ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۵۰ • اذان مغرب ۱۷:۱۴ • اذان صبح‌پردا ۵:۱۹ • طلوع آفتاب ۶:۴۷

روزنامه‌فرو

کارتون خواب

دیبا



من دانم به نگاه تو چه راز یست نهان...

راز-مهربانی



رسانه

امیدوار یا مستأصل



▲ **قادر باستانی**

▲ **پژوهشگر**

عامه مردم که بارها پای صندوق رای، تمایل سیاسی خود را ابراز کرده‌اند، اکنون سرخورده و مستأصل به نظر می‌رسند؛ مانند کسی که با هزار امید و آرزو، دل به تدبیر کسی بسته بود و امروز آمالش را نقش بر آب می‌بیند و مستأصل از زخم تحریم‌ها، نمی‌داند با این روزگار ناسازگار چه کند. عمق این مسئله را در چهره رنج‌کشیده مردم کوچه و بازار می‌توان دید و زجری که از این بگویم‌گوهای آزاردهنده چپ و راست می‌بیند، می‌توان حس کرد. روی سخنم با رسانه‌هاست؛ نه رسانه‌های حزبی که آنها رسانه نیستند، رسانه‌های حرفه‌ای مخصوصاً آنها که طرف اعتماد مردم در فضای مجازی قرار گرفته‌اند و در افکار عمومی جامعه، صاحب اثرند. بولتن‌های حزبی و گروهی که در قامت رسانه چایی یا سایات و کانال منتشر می‌شوند، هدفشان معلوم است و تلاش می‌کنند عملکرد گروه متبوع خود را توجیه و تبلیغ کنند، اما رسالت رسانه‌های حرفه‌ای، آن است که زبان عامه مردم باشند؛ منافع ملی را درک کنند و در راستای حصول آن به سهم خود تلاش کنند. کار آسانی نیست؛ گاه باید جلوی دولتمردان بایستند و نقد کنند و گاه باید عنصر آگاهی را میان مردمان این سرزمین پخش کنند. امروز نیاز ایران عزیز ما، امید اجتماعی است. امید اجتماعی به تعبیر دکتر خانیکی، یعنی داشتن انتظار مثبت نسبت به حال و آینده و البته ناامیدی، عامل انهدام و فروپاشی جامعه است. ملتی که دچار ناامیدی شود، نمی‌تواند روی پای خود بایستد. امید اجتماعی جلوی فروپاشی جامعه را می‌گیرد. رسانه‌ها می‌توانند امید اجتماعی را ترویج کنند. امید اجتماعی با ظرفیت مدنی اجتماعی حاصل می‌شود و این ظرفیت، مستلزم فعالیت‌هایی است که در گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفته و اگر رسانه‌ها با جریان‌سازی، برجسته‌سازی

و سایر تکنیک‌های خبری به آن بپردازند، ظرفیت آرمانی جامعه ارتقا می‌یابد و به تبع آن، گسست حال و آینده مرتفع می‌شود و تاب‌آوری جامعه بالا می‌رود.

برخی جامعه‌شناسان معتقدند در ۲۰ سال اول انقلاب اسلامی، جامعه امید به تحقق آمال و آرزوها داشت و کنش‌های اجتماعی بر این اساس محقق شد. بعد از آن دوره، امید به برطرف‌شدن دردها و آلام پدید آمد. در این دوره مردم به برطرف‌شدن مشکلات و کمبودهای خود امید داشتند. در شرایط امروز، جامعه به سمت نوعی ناامیدی و سرخوردگی و عزلت پیش می‌رود که خطرناک است. آنهایی که تحریم‌های ظالمانه را بر مردم تحمیل کردند، امید به تسریع در حصول این ناامیدی ملی دارند. البته اینجا فقط استکبار جهانی نیست که قلدرمآبانه می‌خواهد با رسوخ سرخوردگی، ایران را به تسلیم وادار کند، بلکه آنهایی که در جایگاه‌های مختلف در مقابل سیاست تنش‌زدایی دولت ایستاده‌اند و زحمات تیم خوب ظرفیف را بر باد می‌دهند، به همان نسبت در پیداری ناامیدی و استیصال مقصردند. اینجا رسانه‌های متعدد به منافع ملی، نقش تاریخی مهم و پیچیده‌ای بر عهده دارند. آنها در عین حال که باید تلاش کنند متمم به ضدیت با نظام نشوند، لازم است میانه کار را بگیرند؛ از یک سو با تحلیل و توضیح، مسئولان را به رواداری و حکمرانی خوب ترغیب کنند، از سوی دیگر، افکار عمومی را به سمت امید اجتماعی پیش ببرند. آنها نباید گرفتار دستگاه تبلیغاتی این و آن شوند. حفظ استقلال حرفه‌ای در یک رسانه، مردم را به سمت آن می‌کشاند؛ همان‌طور که نزدیکی بیش از حد به قدرت، مخاطب را به طرف رسانه‌های بیگانه می‌تاراند. اگر مصداقی صحبت کنیم، رسانه‌ها باید به شکلی نقد و تحلیل کنند که مردم به مبارزه با فساد درون نظام امیدوار شوند. حمایت صدر‌صد یا تخطئه و تخریب، هر دو ناامیدی را ترویج می‌کند و مضر است. البته پرواضح است که فرونی گرفتن بیش از حد اتهام‌زنی‌ها و محدودیت‌ها زمین بازی دیگری جز کشتن امید برای رسانه‌ها باقی نمی‌گذارد.

تجربه دیگران

حقى که هنوز به رسمیت شناخته نمى‌شود

در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حاضر شد تا مجدداً تاکید کند که «اینترنت متعلق به همه است». طبق گزارش‌های شورای حقوق بشر سازمان ملل در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶ از محدودیت‌های اینترنتی انتقاد شده است. برخی به دنبال تصویب توافق‌نامه‌های بین‌المللی درباره آزادی بیان و اطلاعات هستند. در هر دو این گزارش‌ها تاکید شده است دسترسی به اینترنت به خودی خود یکی از حقوق بشر است، همچنین یکی از سازمان‌های فعال حقوق بشری در چاد نیز به طور دقیق در پی آن است که این حق را به عنوان یکی از حقوق بشر در کشورش گسترش دهد به گونه‌ای که «هر جوانی حق داشته باشد رسانه‌های اجتماعی را باز کند، از اینترنت استفاده کند و آن‌قدر از آن استفاده کند تا یاد بگیرد چگونه بتواند تجارت کند» زیرا «همه مردم حق استفاده از اینترنت را دارند». البته همه دست‌اندرکاران و سیاست‌گذاران جهان چنین اعتقادی ندارند. وینت سرف به عنوان یکی از توسعه‌دهندگان پروتکل TCP / IP که به‌عنوان یکی از «پدران اینترنت» شناخته می‌شود، در واکنش به گزارش ۲۰۱۱ سازمان ملل سرمقاله‌ای در نیویورک‌تایمز نوشت. او در این مقاله به رسمیت‌شناختن دسترسی به اینترنت را به‌عنوان یکی از حقوق بشر، به صورت جدی رد کرد. در سال ۲۰۱۳، مارک زاکربرج یک کتاب سفید ۱۰صفحه‌ای را منتشر کرد که به تشریح دیدگاه جدید وی با عنوان «آیا دسترسی به اینترنت حق بشری است؟» پرداخته بود. او پیشنهادی قدرتمند را برای «چگونگی ارتباط با پنج میلیارد نفر بعدی» توضیح داده بود. او تشریح کرده بود با کمک کنسرسیومی از شرکت‌های فناوری که به اینترنت متصل هستند، می‌توان به ساخت زیربناها و همچنین توسعه فناوری‌های جدید در این زمینه اقدام کرد. او امکاناتی را معرفی کرده بود نظیر هواپیماهای بدون سرنشین با انرژی خورشیدی که بتوانند اینترنت را حتی در مناطق دورافتاده پوشش دهد و اتصالات داده‌ها را برای همه افراد فراهم کند. هر چند در شش‌سالی که زاکبررج با Internet راه‌اندازی کرد، پیشرفت در این زمینه بسیار ناامیدکننده است. شرکت‌های مخابراتی تمایلی برای فراهم‌کردن شرایط مناسب در این زمینه ندارند چراکه قراردادهای موجود برای پیام‌رسانی و تماس صوتی سود بیشتری برایشان دارد. هر چند فیس‌بوک در سال ۲۰۱۸ و در سکوت خبری، پروژه Aquila خود را برای هواپیماهای بدون سرنشین اینترنت پایه‌گذاری کرد، با این حال، هنوز هم میلیاردها نفر در سراسر جهان بدون اتصال به اینترنت زندگی می‌کنند. اما در تلاش برای برقراری آنلاین آنها، نباید فراموش کرد قرار است چه نوع اینترنتی در اختیارشان قرار گیرد.

تماشا

آینده‌ای دور که هیچ‌وقت نمی‌آید



▲ **مریم رحمانیان**

جلال در نامه‌ای به سیمین نوشته بود: «با هر کس حرف می‌زنم اولین کاری که می‌کنم، این است که حلقه‌ام را طوری به رخش بکشم که او از من بپرسد که ازدواج کرده‌ای و من حرفم را به تو بگویشم». به نظر، احتمالاً همه ما، یک موضوع یا قصه توی سرمان داریم که حتی در ملال‌آورترین و تاریک‌ترین روزهایمان هم، دوست داریم بحثش را باز کنیم و تا جایی که نفس داریم، از آن حرف بزنیم یا وقتمان را به فکرکردن درباره‌اش بگذرانیم.



رفته بودم رصد. از دست بادهای بی‌امان، خودم را داخل یک کیسه‌خواب چپانده و روی سقف یک کاروان‌سرای قدیمی وسط کویر دراز کشیده بودم. گاه‌به‌گاه شهابی از میان آسمان خودی نشان می‌داد؛ انگار کسی پشت آن پرده سیاه نشسته بود و با سوزنی سفید و درخشان و نخی نارمئی، تلاش می‌کرد پارگی‌های آسمان را به هم بدوزد.

هر بار با دیدنش، انگار که از جای بلندی پریده باشم، قلبم فرومی‌ریخت. سرم را کمی به چپ متمایل کردم و به آدم‌ها نگاه کردم که با تلسکوپ مشغول رصد بودند. در همان حال مجاله‌شده میان کیسه‌خواب، بدون هیچ مخاطبی سؤالم را در هوا رها کردم. پرسیدم: «شماها که خیلی نجوم می‌دانید، بگویید راست است که می‌گویند لحظه دیدن شهاب، هر آرزویی کنی برآورده می‌شود؟» یکی از آنها چشمش را از تلسکوپ کند و در میان فضای وهم‌آوری که با نور قرمز از چراغ‌قوه‌ها بیرون ریخته بود، به من نگاه کرد. گفت نمی‌شود خیلی کلی حرف زد اما شاید بشود این‌طور گفت وقتی چیزی را آن‌قدر بخواهی که حتی در فاصله کوتاه ردشدن یک شهاب هم به آن فکر کنی، وقتی خواستنت تا به این حد قوی باشد، احتمالاً تلاشی که برایش می‌کنی هم به همان شدت قوی خواهد بود. پس شاید این حرف خیلی هم خرافه نباشد. همان لحظه که جمله‌اش تمام شد، شروع به مرور خاطره‌ای از زمانی دور کردم. می‌گویند خاطره‌ها دو دسته‌اند؛ با همان موقع می‌فهمی که دیگر چیزی شبیه به آن حال در زندگی‌ات نخواهی داشت، یا بعدها با یادآوری لحظه‌ای در گذشته و دیدن رد زخمی که رویت گذاشته است، متوجهش خواهی شد. البته به نظر من گونه سومی هم وجود دارد که مال گذشته نیست. خاطره‌ای است بسیار زنده از آینده‌ای دور که هیچ‌وقت نمی‌آید. خاطره‌ام از دسته دوم بود. برمی‌گشت به سفر آفریقا. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنم این سفر هیچ‌وقت در من تمام نمی‌شود. مدام کش می‌آید و هر روز ابعاد جدیدی پیدا می‌کند.

ته هر صحبتم با آدم‌ها، با همان نخ نارمئی، به تکه‌ای از آن سفرم وصل می‌شود. مثل جلال، دوست دارم آدم‌ها حرفی بزنند تا من یک جوری به خرده‌خاطرات آن ۱۲ روز وصلش کنم. اگر هر پدیده تکرار‌شونده‌ای را به عنوان مقیاس زمان در نظر بگیریم، بازگشت مدام ذهن من به پارک ملی کروگر و آبشار ویکتوریا و کیپ‌تاون هم به نوعی مقیاس زمان محسوب می‌شود. خلاصه اینکه یاد شیی افتادم که در میان جنگلی آفریقایی، ساعت سه نیمه‌شب از خواب پریدم، از کلبه چوبی کوچک بیرون آمدم و به آسمان نگاه کردم. زنده بود و تپنده؛ پر از رنگ‌هایی که هیچ‌وقت ندیده بودم. چیزی بود شبیه ابرهای رنگی درهم‌پیچیده، با تزیینات درخشان. در مقایسه با آسمانی که در دل آن کویر می‌دیدم، فراتر از واقعیت بود؛ فراتر از خیال. می‌دانستم دیگر چیزی شبیه به آن حال را تجربه نخواهم کرد. شاید هزاران بار دیگر، هزاران آسمان شب دیگر را ببینم اما آن ترس شدید و ناگهانی از بزرگی آسمان و بی‌پناهی و کوچکی خودم، دیگر به به آن شدت تجربه نخواهد شد.

روی سقف کاروان‌سرا دراز کشیده بودم، به عبور سریع و نفس‌گیر شهاب‌ها نگاه می‌کردم و هر آسمانی دیگر، در جایی دیگر فکر می‌کردم. به چقدر که خواستمنم برای بازگشت به آن لحظه خواب قوی می‌بود، به هیچ طریقی راهی برای رسیدن به آن نبود. فرقی نمی‌کرد که چقدر موقع دیدن شهاب‌ها، چشم‌هایم را محکم ببندم و سریع آرزو کنم. باید در سرم خاطره‌ای می‌ساختم از نوع سوم؛ خاطره‌ای مربوط به آینده دوری که هرگز نخواهد آمد.